هوالعلیم

اولیاء الهی مظهر تام اسماء کلیه الهی

شرح حدیث عنوان بصری ـ ادامه بحث حجیت فعلی ولی الهی ـ جلسه ۱۹۶

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشيطان ارجيم
بسم اللَه الرحمن الرحيم
الحمدللَه ربّ العالمين
وصلى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد
اللَهم صلّ على محمّدٍ و آل محمّد
وعلى آله الطيبين الطّاهرين، و اللعن على أعدائهم أجمعين

ما که چشممان ضعیف است، باید عینک را تمیز کنیم. اگر عینک تار باشد، شما را هم تار می‌بینیم. همینطور است؟! پس عینک نباید تار باشد.

چون که بر چشمت بُوَد عینک کبود *** زین سبب عالم کبودت می‌نمود

وقتی که چشم سالم شد، آن موقع دیگر نیاز به عینک ندارد. پس تا وقتی چشم ما سالم نیست، باید عینکمان را تمیز کنیم. تا وقتی که نیاز به عینک نداشته باشیم. درست است؟ بسیار خب! ببینیم که صحبت ما با رفقا و دوستان به کجا رسید.

اگر نظر شریف رفقا باشد، صحبت ما در اتحاد عینی و اتحاد ذاتی و اتحاد وصفی و اتحاد عملی، بین اولیاء الهی و بین ذات امام معصوم بود. و بحث راجع به این مسئله بود که همانطوری که فعل امام، و قول امام، و امر و نهی امام، حجیت ذاتیه داشت، گرچه از نقطه نظر تشریع، در مقام تشریع هم حجیت اعتباریه از ناحیه پروردگار نسبت به فعل امام، آمده است. که در این زمینه آیات قرآن و روایات، و کلام رسول خدا نسبت به این مسئله حکایت می‌کند. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. که اولی الأمر در این آیه، به ائمه معصومین اطلاق شده. همین‌طور فعل ولی الهی که البته رفقا نسبت به این مسئله مستحضر هستند که منظور از ولی الهی، هر شخص آشنای به تعابیر و اصطلاحات نیست. و هر شخص دارای بعضی از مُدرکات و بعضی از انکشافات نیست. چون افراد، در این زمینه، دارای مراتب مختلفی هستند. حتی ممکن است که غیر مسلمان هم بعضی از مسائل و حقائق برای او منکشف باشد. هیچ اشکالی ندارد. اهل ریاضت، به مراتبی از معرفت می‌رسند. نسبت به مسائل برزخی، و نسبت به مسائل مثالِ منفصل، برای آن‌ها حقائقی کشف می‌شود. خودِ بنده با بسیاری از این‌ها ملاقات داشته‌ام. مطالبی مطرح شده. إخبار از طرف آن‌ها مشاهده شده. حرف‌هایشان هم همه درست بود؛ مسائلش هم همه درست بود، در حالتی که اصلا مسلمان نبودند. مثل فرض بکنید که خوابی که خیلی از افراد می‌بینند و این خواب‌ها تعبیرش هم در خارج، تعبیر صحیحی هست. واقعیت خارجی پیدا می‌کند، طرف مسیحی است، یهودی است. شخص، در سنین طفولیت است. اتفاقا در اطفال، این مسئله زیاد به چشم می‌خورد، که مثلا خواب دیده که هفته بعد، فلان مسئله اتفاق می‌افتد. حالا این ولی خدا

شد؟ و اتفاق هم می‌افتد! خواب می‌بیند که فردا فلان قضیه اتفاق می‌افتد، خواب می‌بیند که ماه دیگر، فلان زن بچه‌می‌زاید، و پسر و یا دختر خواهد بود و اسمش را هم تعیین می‌کند. اسمی که اصلا به ذهن پدر و مادر و قوم و خویش از اول نمی‌رفت که یک همچنین اسمی بگذارند. و همه تعجب می‌کنند.

بنده خودم سراغ دارم، اطلاع دارم که یک فردی بود، خواب می‌بیند. بچه بود، ده دوازده ساله بود، که دو ماه بعد فلان زن خانواده وضع حمل خواهد کرد، پسر می‌زاید و اسم او هم مصطفی خواهد بود. در حالتی که اصلا یک خانواده‌ای بودند که با یک همچنین اسامی‌ای اصلا هیچ آشنایی نداشتند؛ هیچ ارتباطی نداشتند. از همین اسم‌های عجق و وجقی که امروزه بالخصوص خیلی باب شده و آن را یک نوع هنر می‌دانند!!. حالا اسم‌های خیلی عجیب و غریب و ایرانی و میرانی و از این چرت و پرت‌هایی که فقط برای خالی کردن عقده‌های درونی، این نوع تصرّفات و این‌گونه مسائل به چشم می‌خورد.

... بعد از دو ماه این زن وضع حمل می‌کند و بعد برای اسم‌گذاری اختلاف می‌شود. بالاخره کار به جایی می‌رسد که شخصی می‌آید و تفأل می‌زنند که هرچه آمد، همان آن اسم برای او مقرر بشود و آن تفأل به اسم مصطفی می‌آید و قبول می‌کنند. خب این از کجا این را فهمیده؟ این خانواده که اصلا با این اسماء مخالف بودند، اصلا از این مطالب خبر نداشتند، بی‌زار بودند، فراری بودند، به ذهنشان هم نمی‌رسید. شما نگاه کنید یک بچه ده ساله خب آمده خبر می‌دهد و درست هم واقع می‌شود؛ و بدون سر سوزنی تخطی انجام می‌شود. خب حالا این ولی خداست؟ این که ولی خدا نیست.

خب برای همه ما یک همچنین اتفاقاتی می‌افتد و یک همچنین مسائلی برای ما پیش می‌آید. حالا یا در خواب، یا به صورت ارهاس و یک خطور. و برای افراد دیگر، حالا چه مسلمان باشند، غیر مسلمان باشند. عرض کردم بنده حتی با مسیحی، با یهودی، با بودیسم، ارتباط داشته‌ام، دارم، صحبت می‌شود، مطالبی خبر می‌دهند، این‌ها مطالبی است که ما می‌بینیم واقعی است و حکایت از بعضی مطالب درونی آن‌ها می‌کند. خب، این‌ها که ولی خدا نیستند. درست شد؟ حالا از این‌ها بگذریم. در خود مسلمان‌ها، افرادی هستند این‌ها نسبت به مسائل تهذیب، نسبت به ریاضات، خب دارای مطالبی هستند و کارهایی از آن‌ها سر می‌زند؛ حتی از اهل تسنن، خوارق عاداتی از آن‌ها سر می‌زند. کارهایی که سایر افراد نمی‌توانند انجام بدهند، آن‌ها انجام می‌دهند و از اهل تسنن هستند. اراده می‌کند یک مطلبی تغییر پیدا می‌کند. اراده می‌کند یک چیزی را عوض می‌کند. باز هم خود بنده حتی از نزدیک شاهد بعضی از این‌گونه امور و مسائل بوده‌ام، در حالتی که این‌ها از اهل تسنن بوده‌اند و ائمه را قبول ندارند، امامت ائمه و ولایت آن‌ها را قبول ندارند. پس چطور این مطالب از آن‌ها سر می‌زند؟ پاسخ همه این‌ها همانی است که بزرگان نوشته‌اند در کتب خودشان که اگر دیدید یک نفر دارای خوارق عادات هست، این‌ها اثراتی است ناشی از نفس. خدای متعال، نفس بشر را این‌جور خلق کرده که

همان‌طوری که بشر از نقطه نظر ظاهر، این دارای قوائی هست، خوب دقت کنید، این‌جا خیلی مسئله دقیقی است و بسیاری از اشتباهات و خطاهایی که ما می‌بینیم از افراد سر می زند به خاطر خَلط و اشتباه در این مطلب‌است. حتی برای شاگردان بزرگان که اتفاق افتاد، و تا حدودی بعضی‌هایش را خیلی از افراد می دانند، ناشی از اشتباه در همین مسئله بوده؛ و هست.

همانطوری که خدای متعال بدن انسان را به نحوی خلق کرده است که قادر است بر این‌که کارهایی انجام بدهد، باری را از روی زمین بردارد، حرکتی بکند، هر شخصی بر طبق توان خودش کارهای عادی و روزمره را انجام بدهد و ربطی هم به اسلام ندارد. در این مسابقات ورزشی وقتی شما مشاهده می‌کنید، مثل مسابقات دو، حالا این‌هایی که برنده می‌شوند، مسلمان و شیعه دوازده امامی‌اند؟ نه! خب اصلا اسم ائمه هم به گوششان هم نخورده است. طرف قوی است، تمرین کرده، در دوندگی، و در جهش، آمده تمرین کرده و از همسالان خودش، حتی آن‌هایی که اهل توحید هستند، حتی از آن‌هایی که ... جلو می‌زند. این مسابقات ورزشی، مثل فوتبال و غیر فوتبال و این هنرنمایی‌هایی که الآن هست، این‌ها چیزهایی نیستش که از ناحیه پروردگار فقط به یک عده خاص عنایت بشود. آدم است، بلند می‌شود می‌رود ورزش می‌کند، بلند می‌شود می‌رود می‌دود، یک عمری دنبال توپ می‌دود، به جای این‌که دنبال خدا بدود، دنبال توپ می‌دود! یعنی توپ می‌کشاندش دنبالِ ... از این طرف توپ ... بابا آن توپ پلاستیک است برای چه می‌روی دنبالش؟ هرجایی می‌رود، این هم می‌رود دنبالش. یک دنیایی هم سر کار است! یک دنیایی هم با این مسخره‌بازی‌ها سر کار است.

ورزش خوب است، اما نه این‌که به این صورت بخواهد در بیاید. بنده مخالف با ورزش نیستم، مخالف با این‌گونه مسائل و این‌گونه خرج‌ها هستیم، ببینید چه خرج‌هایی که باید صرف عمران ممالک بشود، صرف فقراء بشود، صرف گرفتاری‌ها بشود، برای چی یک توپ می‌اندازند این‌طرف برو ... چی؟! توجه می‌کنید؟ تمام این‌ها نقشه‌های استعمار است. همه باید ورزش کنند. هم صبح باید ورزش کنند، هم عصر باید ورزش کنند. حالا ورزش به توپ که نیست! درست؟ در اسلام هم داریم، اسب‌سواری، بسیار بسیار ورزش خوبی است، تیراندازی، اسب‌سواری، شنا، کوه‌نوردی، پیاده‌روی، ورزش‌های دیگر ... دلیلی ندارد که انسان بخواهد زندگی خودش را بر این اساس بگذارد که چی؟ یک توپی را بزند به آن‌جا. بله. علی کلّ حال ... حالا که وقت این حرفها نیست و ما باید به مطالب دیگری مباهات کنیم و اگر قرار بر فخر و افتخار است، باید این فخر و افتخار را در موارد و در جایگاه‌های دیگری به دست بیاوریم. در مسائل علمی باید به دست بیاوریم. یک توپ برود در دروازه، هورا بکشند، کف بزنند، آدمی که عقل دارد، بلند می‌شود بیاید یک ساعت این چیزها را تماشا کند؟ یا این‌که بلند می‌شود نمی‌دانم بیانیه صادر می‌کند؟! و امثال ذلک!

اما این‌ها برای چیست؟ به خاطر این است که به اسلام و غیر اسلام کار ندارد. از نقطه نظر ظاهری، وقتی

که یک شخصی در یک مسئله تمرین کند، خب در آن مسئله قوی می‌شود. شما وقتی که الآن یک بار بیست کیلویی را بلند می‌کنید، وقتی که ورزش کنید و تمرین کنید، به سی کیلو می‌رسد، به چهل کیلو می‌رسد، بعدا به وزنه‌های سنگین می‌رسد. این برای چیست؟ به خاطر تمرین است. نه به اسلام کار دارد، نه به تشیع کار دارد، نه به ولایت ارتباط دارد. اکثر این‌ها هم خب مسلمان نیستند، داریم می‌بینیم. در هنرنمایی‌هایی که شما دارید مشاهده می‌کنید، اینطور نیست که حالا فرض کنید که اگر شخصی بخواهد یک هنری از خودش بروز بدهد، یک نقاشی که بخواهد یک نقشی از خودش بروز بدهد، حتما باید مسلمان و موحّد باشد. نخیر، الآن بسیاری از نقاش‌ها، مجسمه‌سازها این‌ها مسلمان نبوده اند، اسلام نداشتند. این هنرهایی که ما الآن در کلیساها و در کشورها مشاهده می‌کنیم، این‌ها یعنی همه مسلمان بودهاند؟! مسلمان رفته کلیسا ساخته؟! همه مسیحی بودند دیگر. در کشورهای مسیحیت حتی جاهایی هست که از نقطه نظر ابراز هنر نمونه‌اش را ما در کشورهای اسلامی نداریم بلکه این‌ها حتی رفته‌اند از آن‌ها تقلید کرده‌اند. حتی کاخ‌هایی که خلفاء اندلس و حکّام اندلس و این‌ها ساخته‌اند و الآن شما این‌طرف و آن‌طرف نمونه‌هایش را می‌بینید، هنرمندان این‌ها جزو مسیحیان بودند. هنر مسیحیت در این ساختمان‌ها اعمال شده، کلیساهایی که الآن در کشورهای دیگر هستند، کلیساهای سر به فلک کشیده، یک دانه‌اش را ما در کشورهای اسلامی نداریم، این هنرها توسط چه کسانی بوده؟ توسط همین مسیحی‌ها بوده. به اسلام هم کاری ندارد.

این‌هایی که هنر معماری را از مفاخر اسلام و رشد تمدن اسلامی می‌شمرند، یا اطلاع ندارند، یا این‌که نمی‌دانم چه ... از اول راه این‌ها اشتباه است. هنر اسلام، به این نیست که فلان ساختمان سر به فلک کشیده است، که این الآن در چشم افراد باشد. همه افراد می‌توانند این را انجام بدهند. مجسمه حضرت مسیحی که الآن ساخته شده و همه انگشت حیرت به دندان دارند، بیست و هفت سال طول کشید تا ساخته شد و این مجسمه الآن در کلیسای سنت پیتر در واتیکان هست. نظیر این مجسمه را شما در کجای از ممالک اسلامی دیده‌اید؟ اصلا اصل مجسمه که خب حرام است. این مجسمه‌هایی هم که درست می‌کنند در میادین و این‌ها، این‌ها همه حرام است. مجسمه سازی حرام است. خب حالا ما به حرمتش کار نداریم. به آن ظرافت کار داریم. موهای دست بر این مجسمه مشخص است. بیست و هفت سال طول کشید. سه مجسمه ساز روی این مجسمه کار کرده‌اند. کدام‌یک از این‌ها مسلمان بوده‌اند؟ هان؟ خب نظیرش را بیاورید دیگر. کدام اثر اسلامی، کدام اثر شیعی را شما الآن می‌توانید در قبال یک همچنین هنری ارائه بدهید و به نمایش بگذارید؟ درست شد؟ یک دهم آن‌ها هم نمی‌رسد، آن‌چه را که ما داریم در این‌طرف و آن طرف.

هنر اسلام این است که یک آدمی را که انقدر از نقطه نظر فرهنگی، و از نقطه نظر مبانی و موازین انسانی در انحطاط قرار دارد، که دختر خردسال خود را زنده به گور می‌کند، می‌آید این فرد را به یک مرتبه‌ای می‌رساند

که انبیاء به این غبطه می‌خورند! این می‌شود هنر، هنر اسلام! ساختمان ساختن و آجر روی آجر گذاشتن که هنر اسلام نیست. این هنر، هنر اسلام است. از یک بشری که اگر ارتباط الوهیت و عبودیت او را بگیرند، از یک حیوان وحشی هم وحشی‌تر خواهد شد، چنان‌چه داریم می‌بینیم و با چشم خود مشاهده می‌کنیم، می‌آید این آدم را در ظرف تربیت و در ظرف تعالی به نحوی او را تغییر و متبدّل و متحوّل می‌کند، که‌آن به مرتبه‌ای می‌رسد که ملائکه به حال او رشک می‌برند و غبطه می‌خورند. این هنر، هنر اسلام است. بسم اللَه!

این مسئله، مربوط می‌شود به ظاهر. یعنی خدای متعال ظاهر بشر را به نحوی قرار داده است که می‌تواند این ظاهر را تقویت کند. از مرتبه ضعف به مرتبه قوت ببرد. این ستونی که الآن هست، این ستون یک قدرتی دارد، یک قوه‌ای دارد، یک توانی دارد، یک وزنی را می‌تواند این ستون تحمل کند. شما اگر آن بیش از آن وزن و آلیاژی که الآن این ستون دارد، حالا داخلش هرچه هست: آهن است، سیمان است، بتن است، غیر بتن است، گچ است، آجر است، بیشتر از آن میزانْ اگر بخواهید بار بر آن تحمیل کنید، این ستون خرد می‌شود و سقف هم می‌آید پایین. این‌طور نیست؟ تا صد سال هم همین است، تفاوت هم نمی‌کند. ولی انسان این‌طور نیست. انسان این بدنش را اگر بخواهد تقویت کند، می‌تواند توان او را بالا ببرد. در اسلام، در تشیع، در تسنن، در مسیحیت، در یهودیت، در همه همین است و اصلا دین به این مسئله کاری ندارد. این یک چیزی است که ذاتی همین بدن ظاهری خودِ افراد است.

همینطور از نقطه نظر باطن هم بشر این خصوصیت را دارد، همین بشر، هیچ کاری به اسلام هم ندارد، این بشر یک اتصالی دارد به عوالم بالا و عوالم ربوبی، که خودش از این اتصال خبر ندارد، آن اتصال به واسطه انجام بعضی از امور، یا اختیاراً، یا غیر اختیار، وقتی تقویت شد، مطالبی برای این بشر صرف نظر از ارتباطش و اعتقادش منکشف خواهد شد.

عرض کردم، یا با اختیار، یا بدون اختیار، دیده شده افرادی به واسطه انجام بعضی از ریاضات یک انکشافاتی برایشان پیدا شده، در حالتی که اصلا قائل به خدا هم نیستند و اصلا قبول ندارند؛ حالا چه رسد به دین. دیده شده است افرادی به واسطه تحمل بعضی از مشکلات ... مثلا بچه‌اش را از دست داده، و این از دست دادن بچه حالی در او به وجود آورده که چشمش نسبت به بعضی از مسائل باز شده. دیده شده است بسیاری از افراد کسالتی پیدا کرده‌اند، بعد از آن کسالت، حقایقی برایشان منکشف می‌شود. دیده شده است که بعضی از افراد این‌ها به یک گرفتاری افتاده‌اند، بعد برایشان مسائل به نحو دیگری تجلی پیدا کرده و زندگی برای آن‌ها به نحو دیگری شده. دیده شده بعضی از افراد به واسطه بعضی از ریاضات و تحمل بعضی از مشقات، کم‌کم اتصالشان با مثال و با برزخ قوی شده و بالا رفته. این‌ها همگی دیده شده، کتاب نوشته شده، صحبت شده، در همه دنیا این قضایا مطرح است.

الآن هم مطرح است که فلان شخص این حرف را زده، فلان کس این قضیه برایش اتفاق افتاده، فلان شخص فلان کار را انجام داده. الآن در هند اتفاقا در آن‌جا این قضایا بیشتر از سایر جاها هست نود و پنج درصد از افرادی که الآن در هند به کارهای غیر عادی مرتاض‌ها اشتغال دارند، این‌ها اصلا مسلمان نیستند! کارهای عجیبی انجام می‌دهند، خوارق عاداتی انجام می‌دهند که یکی از ما انجام نمی‌دهیم. ما شیعه دوازده امامی! همین ما شیعه دوازده امامی نمی‌توانیم انجام بدهیم، علت این چیست؟ علت مربوط به ذات بشر است.

وقتی این بشر از مادر متولد می‌شود، در پرونده‌اش ثبت شد: هذا بشر، این انسان است، این انسان، این قابلیت‌ها را با خودش می‌آورد و نه ربطی به اعتقاد دارد، و نه ربطی به مذهب دارد، و نه ربطی به آئین دارد و نه ربطی به باورهای خودش دارد. هیچ ارتباطی ندارد، این مسئله همراه با او خواهد بود. لذا خیلی از این افراد را ما مشاهده می‌کنیم که اصلا فرض کنید که یک حالاتی دارند، یک مطالبی دارند، یک چیزهایی که برای انسان اصلا موجب شگفتی می‌شود.

خب حالا ما باید وقتی دو تا مطلب از یک شخصی می‌بینیم، یک دو سه قضیه از یک فردی می‌بینیم، آیا این را دیگر تمام شده تلقی کنیم؟ این را متکامل تلقی کنیم؟ این را یک ولی الهی تلقی کنیم؟ یا نه؟ این به دو درجه از یک معرفت، و یک ادراک و یک شناخت دسترسی پیدا کرده، چند درجه دیگر باقی مانده؟ میلیاردها درجه دیگر باقی مانده، دوتایش را به این داده‌اند! اینقدر داده‌اند، ما دست و پایمان را گم می‌کنیم! آب از لب و لوچه‌مان آویزان می‌شود! نمی‌دانیم چه ... بابا اینقدر داده‌اند! چقدر مانده تا به آنجا برسد؟ میلیاردها درجه!

این که خدمتتان عرض می‌کنم، اغراق نمی‌خواهم بگویم، فقط همین قدر به شما بگویم که بشر به یک جایی می‌رسد نه دوازده امام و چهارده معصوم! نه! کلّ بشر، یعنی همین یهودی، همین نصرانی، همین بودیسم، همین بی‌خدا، در اثر تربیت، در اثر تربیت الهی که آن‌چه که شما فکرش را بکنید انجام می‌دهد. هرچه به نظر شما می‌آید، این می‌تواند انجام بدهد. به چهارده معصوم هم کاری ندارد. این مطلب را که عرض می‌کنم، چون در ادامه با آن کار داریم اگر وقت اجازه بدهد، چون دوستان و رفقا بنا گذاشته‌اند که اگر ما از حد مجاز یک مقدار بیشتر صحبت کردیم خود به خود اصلا مجلس را تعطیل کنند! [به جهت حفظ سلامتی استاد] و ما هم قول داده‌ایم، لذا اگر یک وقت در وسط مطلب مسئله قطع شد و دیگر مجبور شدیم ... حالا این بحث همان‌طوری که گفتیم، اگر خدا بخواهد ادامه دارد و تا دو الی سه جلسه دیگر سعی می‌کنیم که دیگر مطلب تمام بشود و همانطوری که رفقا زحمتش را می‌کشند، قرار است که این مطالب با یک اضافاتی که خب طبعا دیگر این مجالس، تحمل آن اضافات را ندارد، و بنده خودم آن اضافات را انجام می‌دهم، به صورت کتاب طبع شود چرا که مسئله بسیار بسیار مهمی است.

این بشر می‌تواند به این مرتبه برسد، به این موقعیت که هرکاری که به ذهن بیاید، و هر کاری که به

تصور بیاید، این می‌تواند آن کار را انجام بدهد. این می‌شود چه؟ این می‌شود ولی الهی؟ این می‌شود ولی الهی؟ پس بنابراین همانطوری که در جلد دوم کتاب اسرار ملکوت بنده در آن‌جا عرض کرده‌ام، و همینطور تتمه‌اش در جلد سوم که مشغول تحریر آن هستم، ولی الهی‌ای که مورد اصطلاح ماست و آن کلام بر او مصطلح است، این نیست که شخص بتواند کار و امر غیر عادی انجام بدهد، اخباری از غیب بدهد، این‌ها را همه می‌توانند انجام بدهند، خیلی‌ها هم هستند، که این‌ها افرادی هستند، مطالبی برایشان روشن شده، قوایی برای آن‌ها حاصل شده، به مسائلی رسیده‌اند که می‌توانند خارج از عرف و عادت به عنوان غیر عادی و به‌عنوان خارق عادت مطالبی ازشان سر بزند.

آن ولی الهی منظور ما شخصی است مثل سلمان فارسی؛ که رسول خدا درباره او فرمود: اگر ایمان ده درجه داشته باشد، سلمان به آن ده درجه رسیده است؛ که **منّا أهل البیت** شده. یا این‌که فرض بکنید که نسبت به سلمان این روایت معروف: **لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان، لکفّره أو قتله**. راجع به این مسئله ما از رسول خدا سخن داریم. و همینطور راجع به بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام که آن‌ها به این مرتبه رسیده‌اند. به مرتبه سرّ و به مرتبه باطن و اندکاک در ولایت برای آن‌ها محقق شده است. این ولی الهی، همانطوری که عرض کردیم، فعلش، و قولش، حجیت ذاتیه دارد، نسبت به آن فردی که مورد خطاب او قرار می‌گیرد. صحبت در اینجا بود.

عرض شد که این مسئله عرضه فعل ولی الهی بر کتاب و سنّت از نقطه نظر نفی و اثبات، مثل عرضه فعل امام معصوم علیه السلام است و هیچ تفاوتی در اینجا ندارد. فعل امام معصوم را، ما مگر نباید به کتاب عرضه بداریم؟ مگر خودشان نگفتند کلام ما را به کتاب عرضه کنید؟ **کلّ ما وافق کتاب اللّه فخذوه و کلّ ما خالف کتاب اللّه فدعوه**. هرچه که از کلام ما موافق با کتاب خداست، شما آن را بگیرید و هرچه که مخالف با کتاب خداست، فدعوه؛ رها کنید! و نگیرید. مثال‌هایی زدیم و مطالب و مصادیقی نقل کردیم که منظور از موافقت با کتاب چیست؟ با کدام آیه؟ بالاخره قرآن آیات متعددی دارد. شما از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس، شش هزار و اندی این‌ها همه آیات قرآن است دیگر، با کدام‌یک از آیات قرآن فعل و امر و نهی امام صادق را وقتی که به آن شخص خراسانی حضرت می‌فرمایند برو داخل در این تنور، تنور گداخته! تنور ملتهب! ملتهب مِن النّار، این تنور ملتهب از ناری که امام صادق امر می‌کنند، با کدام‌یک از آیات قرآن منطبق است؟ مگر آیات قرآن ندارد که وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ؟ مگر ندارد؟ چرا اطاعت می‌کند؟ آیا باید اطاعت بکند یا نه؟ واجب است دیگر! وقتی امر می‌کند واجب است! آتش است دیگر، شوخی که نیست! قضیه، قضیه شوخی نیست.

یا باید بگوییم این روایت دروغ است، خب آن‌وقت همه چیز را می‌گوییم دروغ است، مثل این‌که امروزی‌ها به همه چیز می‌گویند سند ندارد، دروغ است. حتی سراغ *نهج البلاغه* هم رفته‌اند: *نهج البلاغه* هم

سند ندارد. خب خیلی، هیچی نماند دیگر! درست شد؟ خب دروغ! در حالی که می‌دانیم دروغ نیست و خودمان را هم نمی‌توانیم گول بزنیم. گول که نمی‌توانیم بزنیم خودمان را. دروغ نیست. آیه قرآن را چه می‌فرمایید؟! *نهج البلاغه* سند ندارد، انّی أری فی المنام أنّی أذبحک پس این چه؟ این که دیگر آیه قرآن است، قضیه حضرت خضر: غلاما فقتله، این که آیه قرآن است. این که دیگر در سندش جای انکار نیست، یا این را هم می‌گویید سند ندارد؟ این را هم اضافه کرده‌اند؟ قضیه حضرت ابراهیم را اضافه کرده‌اند به قرآن! نبوده! قضیه خضر را اضافه کرده‌اند! غلاما، فقتله ....! کشت آقا! بچه را کشت! هان، انداخت، بعد هم خاکش کردند. حالا یا خاکش کردند یا گفتند که پدر و مادر بیایید خاکش کنید. عجیب است، واقعا عجیب است که چرا باید خدا در قرآن این حکایات را برای ما بگوید؟ به چه درد ما می‌خورد؟ یک کاری او انجام داده، چرا ما باید بفهمیم؟ شده تا حالا فکر کنیم یعنی چه؟ خدایا این چه کاری است؟ آخر یک بچه ده دوازده ساله را بگیری بکشی؟!! همینطوری؟ چه رمزی در این هست که ما باید بفهمیم؟ خدا در اینجا می‌خواهد حکایت نقل بکند؟ داستان نقل بکند؟ تاریخ می‌خواهد نقل بکند، به من چه مربوط است؟ دو هزار سال پیش این قضیه اتفاق افتاده، من چه کنم؟ به من چه ارتباط دارد؟ سه هزار سال پیش این داستان اتفاق افتاده، چرا خدا باید الآن بیاید در قرآن این مسئله را ذکر کند که آقا ما در این نظام تشریع و نظام تکوین قضایایی اینجوری هم داریم، خب قضاوت کنید، بفرمایید ببینم چه می‌گویید؟ حضرت ابراهیم، چاقو برداشت و بر گردن فرزندش گذاشت، شوخی هم نبود! و فشار داد! حالا چاقو برید، نبرید، آن یک مطلب دیگر است. که الخلیل یأمرنی و الجلیل ینهانی، آن یک مطلب دیگر است. ولی بالاخره این کار را کرد یا نکرد؟ وقتی حضرت ابراهیم داشت سر فرزندش اسماعیل را می‌برید، آیا می‌دانست که این چاقو نمی‌برد؟ اگر می دانست که هنر نکرده بود! بنده هم این کار را می‌کنم! اگر ده تا بچه خدا به من بدهد، همه را ردیف می‌کنم، چون می‌دانم نمی‌بُرد دیگر! این هنر است؟ این که هنر نیست، این که امتحان نیست، امتحان در آن‌جایی است که شخص نمی‌داند، نمی‌داند که این چاقو نمی‌برد، بلکه قطع دارد بر حدّت و آن فِرِند و تیزی آن سکّین، فِرِندُ السَیف یعنی آن تیزی شمشیر، قطع دارد بر این که این فرند السکین یا فرند السیف، آن را قطع می‌کند، با قطع به این مسئله، می‌آید این عمل را انجام می‌دهد.

خب حضرت ابراهیم به خدا نگفت که با وجود این همه وحی‌ای که تا به حال به ما کردی کجا قتل نفس مؤمن و مؤمنه در آن بود؟ حالا به من یکی زورت رسیده، و حالا داری می‌گویی سر اسماعیل، سر فرزندم، فرزند برومندی که یک مویش در تمام عالم پیدا نمی‌شود، می‌خواهی سر او را ببرّم. حضرت ابراهیم با قطع به این‌که این سکّین سر را می‌برد این کار را کرد؟ یا با قطع، یا حتی احتمال عدم این برّندگی این کار را کرد؟ مسلم است! مسلم است که قطع داشت بر این‌که این عمل انجام خواهد شد و بچه‌اش نابود می‌شود. بچه‌اش

از بین می‌رود، ولی چرا پذیرفت؟ پاسخش را قبلا دادیم، پاسخش این بود: همانطوری که حرمت قتل نفس از باری تعالی تشریع شده است، امر به قتل نفس هم از طرف همان مبدأ است، پس بنابراین دیگر مخالفتی در اینجا نیست.

منتها قطع باید پیدا بکند، احتمال نه. حضرت ابراهیم در دفعه اول آنطوری که داریم در روایات خب اول شک به این مسئله کرد، باز شب دوم در خواب می‌بیند، باز شب سوم می‌بیند، این که می‌بیند خب پیغمبر است و شیطان هم که نمی‌شود در کار باشد و شبهه بخواهد ایجاد بکند، وقتی به این مسئله قطع پیدا کرد و دید این تکلیف است، آمد حساب کرد که وحی از ناحیه پروردگار و از ناحیه ربوبی است، پس حجّت پیدا می‌کند، این وحی هم از جانب ربوبی، تبدیل می‌شود به وحی مخالف از ناحیه خود ربوبی؛ پس آن هم حجت دارد.

وقتی حجت پیدا کرد، این می‌آید بر آن اولی غلبه پیدا می‌کند: تا الآن بهت می‌گفتیم قتل نفس محترمه حرام است، الآن می‌گوییم قتل نفس محترمه نسبت به فرزندت اسماعیل واجب است! نه تنها حرام نیست، که حرمت می‌رود کنار، اباحه هم می‌رود کنار، استحباب هم می‌رود کنار، وجوب می‌آید سر جایش و صد و هشتاد درجه در مقابل می‌ایستد.

چرا حضرت ابراهیم نیامد به خدا این اعتراض را بکند؟ چرا؟ چون حضرت ابراهیم می‌داند. حضرت ابراهیم می‌داند آن‌چه که از طرف خداست، آن حق است. وقتی حق شد، حق که دو تا نداریم. دیروز حق آن بود، امروز حق این است. نه به من ارتباط دارد، نه به شما ارتباط دارد، هیچ‌کدام، تا دیروز خدا می‌گفت اگر اسماعیل را اعدام کنی، جایت در جهنم است: فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا. مگر در آیه قرآن نداریم؟ قتل نفس محترمه، خلود است. خلود در جهنم است. همین خلود در جهنم، تبدیل می‌شود به خلود در بهشت! خلود فی الجنة، آن خلود فی النار بود، امروز اگر می‌خواهی مخلّد در جنت و نعیم ما بشوی، باید از فرزندت بگذری.

و این را عرض کردم که این قضیه برای همه ما اتفاق می‌افتد. حالا نه این‌که به خصوص فرزند، مسائلی اتفاق می‌افتد، هرکس در زندگی‌اش، هرکس در آن وضعیتش، هرکس در آن خصوصیاتش، برای سیدالشهداء علیه السلام مگر اتفاق نیفتاد؟ مگر حضرت نفرمود: **إنّ اللّه شاء أن يراك قتيلا**؟ وقتی که حضرت می‌خواستند از مدینه حرکت کنند بیایند بیرون، حضرت به محمد بن حنفیه چه فرمودند؟ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در خواب دیدم و فرمودند: **أخرج إلى العراق فإنّ اللّه شاء أن يراك قتيلا**. بسم اللّه! حضرت چه کرد؟ یقین پیدا کرد، باید برود. چرا ذراری را می‌بری؟ چرا زن و بچه را می‌بری؟ **إنّ اللّه شاء أن يراهُنّ سبايا**. آن‌ها هم باید اسیر بشوند، هم من باید در اینجا کشته بشوم، هم آن‌ها باید اسیر بشوند. هر دو شاء، مشیت تعلق گرفته، تقدیر تعلق گرفته، اگر می‌خواهی برسی به آن مرتبه شفاعت کبری، اگر می‌خواهی برسی به مرتبه شفاعت همه ... کبری یعنی چه؟ شفاعت کبری نه این که فقط شفاعت این گناه کاران و مذنبین، بلکه شفاعت همه انبیاء و همه

مرسلین، سیدالشهداء علیه السلام شفیع همه انبیاء است، منتها انبیاء گناه نکرده‌اند، انبیاء در رسیدن به آن مرتبه کمالشان، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. اولیاء گناه نکرده‌اند، ولی اولیاء برای رسیدن به مقام ذات، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. این را می‌گویند شفاعت کبری. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که ببین چه خبر است. همه این‌ها به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. شما که امشب اینجا آمده‌اید، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام آمدید، و الّا نمی‌آمدید! من که الآن دارم در اینجا حرف می‌زنم، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام دارم حرف می‌زنم، و الّا یک کلام نمی‌توانستم بگویم. این می‌شود شفاعت کبری.

همه شفاعت می‌کنند گناه کاران و غیره را اما شفاعت کبری، یک چیز دیگر است. حرکت عالم وجود، از ابتدای خلقت تا وقتی که خدا خدایی می‌کند، به شفاعت سیدالشهدا علیه السلام است، متوجه شدید؟ نمازی که ما داریم می‌خوانیم، نماز مغرب و عشاء امشب خواندید یا نخواندید؟ انشاءاللَه که همه خوانده‌اید، نماز مغرب و عشائی که امشب همه ما خواندیم به شفاعت سیدالشهدا علیه السلام است، نمازی که فردا صبح می‌خوانیم به شفاعت اوست، وقتی که پرده برداشته بشود، آن‌وقت ... برداشته شده ها! برای خیلی‌ها برداشته شده، آن‌وقت، موقع نماز آدم می‌فهمد چه کسی دارد از پشت سر آدم را راه می‌اندازد، متوجه می‌شود، خیلی قضایا دارد دقیق می‌شود، خیلی مسئله دارد عمیق می‌شود، چیزهایی بنده از بزرگان شنیده‌ام و از اولیاء خدا شنیده‌ام که در آن جلسات قبل عرض کرده‌ام که اصلا نمی‌توانم بگویم که قضیه چیست و مسئله چیست، اصلا قابل برای گفتن نیست، مگر این‌که انسان خودش به این مطالب برسد و انشاءاللَه خدا ما را برساند؛ خودمان بفهمیم شمّه‌ای از آن‌چه را که آن‌ها هستند.

این می‌شود شفاعت کبری، این شفاعت کبری، چطوری انجام می‌شود؟ با از دست دادن علی اکبر علیه السلام انجام می‌شود. با از دست دادن علی اصغر علیه السلام انجام می‌شود. با از دست دادن أباالفضل العباس علیه السلام انجام می‌شود. یک موی این‌ها تا قیام قیامت نخواهد آمد. یک موی این‌ها نخواهد آمد. این‌ها را باید از دست بدهی، آن هم نه از دست دادنی که .... فرض بکنید که خب ما هم از دست دادیم!

نه! حساب و کتاب مسائل روز عاشورا مسائل عجیبی است. مسائل، خیلی مسائل بالایی است. این‌ها را همه باید از دست بدهی. تعلقات نفس را باید از دست بدهی، سبی و اسارت زن و بچه خودت را بهت نشان می‌دهیم که این زن و بچه‌ات از ظهر روز یازدهم در چه وضعیتی قرار خواهند گرفت. مردم آن‌ها را خواهند دید، با همین چشمشان در کوچه و بازار خواهند دید، در مجلس ابن زیاد خواهند دید، در مجلس یزید خواهند دید، از آن‌ها در مجلس یزید خواستگاری خواهد شد! بالاتر از این بگویم؟ مگر نکردند؟ تمام این‌ها را به امام حسین علیه السلام نشان دادند، قبول می‌کنی یا نمی‌کنی؟ شفاعت کبری می‌خواهی باید قبول کنی، این‌ها را

همه باید قبول کنی، اسارت را قبول کنی، مصائب را قبول کنی، قضیه اسارت حضرت زینب علیها السلام و این‌ها شما خیال می‌کنید کم از روز عاشورا بوده؟ روز عاشورا یک روز بود صبح تا عصر، تمام شد هرچه بود. تازه کربلا از روز یازدهم شروع شد. داستان حضرت سجّاد علیه السلام که هر روزش یک عاشورا بر حضرت گذشت، این‌ها را همه به امام حسین علیه السلام نشان دادند که قبول می‌کنی یا نمی‌کنی؟

در روز غدیر هم به أمیرالمؤمنین علیه السلام نشان دادند، آمدن آن رجّاله‌ها و آن بی‌پدر و مادرها دم منزل و آتش زدن درب و ... را در روز عید غدیر نشان دادند. یعنی همان روز بعد از این که أمیرالمؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا به تاج ولایت مُتَوَّج شد، و به خلعت ولایت اللَهی متخلّع گردید، یک ساعت بعدش در خیمه، آمدند نشان دادند که بعد از من این خواهد شد، این خواهد شد، درب خانه را آتش می‌زنند ...، همه را یک به یک جبرئیل به پیغمبر می‌گفت: به علی بگو، حضرت هم می‌گفتند صبر کردم، صبر کردم، صبر کردم.

شما خیال می‌کنید که پیغمبر از جهاز شتران یک چیزی درست کرد و فرض بکنید که بعد هم رفتند و به عنوان امامت و ولایت فرمودند: من کنت مولاه فهذا علی مولاه، بعد هم همه آمدند برای تبریک، آن دومی آمد و گفت: بخٍّ بخٍّ لك یا علی! عجب حقه‌بازهایی آخ آخ! آدم وقتی الان یک حقه بازهایی را می‌بیند، یاد آن‌ها می‌کند!

بخٍّ بخٍّ لك یاعلی! أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة. آدم‌ها، این روزها وقتی می‌بیند این حقه بازها و پدرسوخته‌ها و متقلب‌ها را می‌گوید این‌ها ریشه‌شان در همان متقلّب‌های روز غدیر است! که می‌آیند از یک طرف با علی دست می‌دهند: أصبحت مولای و مولی کل مؤمن، از یک طرف می‌روند شب، مجلس کودتا درست می‌کنند. عبدالرحمن عوف و خالد بن ولید و آن موقع هم ماشاءاللَه یکی دو تا هم نبودند ...، این می‌شود کلک و حقه بازی.

همه را جبرئیل به پیغمبر گفت به علی بگو. به علی بگو. هی گفت صبر کردم، صبر کردم، صبر کردم. این‌طوری بوده مسئله. شما خیال می‌کنید علی خوشحال شد و پایش را انداخت روی آن پایش و به! بیاورید! بساطی پهن کنیم!

ای بابا! تازه اول در به دری و مصیبت و مسائل و جریانات دیگری است که تحملش برای ما امکان ندارد. یک سرّ را فقط فاش می‌کنم در امشب، و آن را می‌گویم: وقتی أمیرالمؤمنین علیه السلام را به ولایت نصب کردند، حضرت یک جنبه تعلق به تمام کائنات پیدا کرد، که به واسطه این تعلق، آن حالت پدری و حالت ابوّت در وجود آن حضرت متجلی شد. شما پدر باشید، و چند تا بچه داشته باشید، یکی از این بچه‌ها فرضاً ناخلف دربیاید، چقدر شما رنج می‌کشید؟ چقدر رنج می‌کشید؟ دو تا بچه‌تان فرض کنید که اهل صلاح، اهل نماز، اهل عبادت، اهل دعا، اهل توجه، ولی یکی ناخلف باشد. هر روز بیایند یک خبر به شما بدهندکه امروز

مثلا بچه‌تان از دیوار خانه مردم رفته بالا! چه حالی پیدا می‌کنید؟ فردا بیایند بگویند ... حالا بیا برو دنبالش و نمی‌دانم پلیس و نیروی انتظامی و از این چیزها و تا بیایی این را درستش بکنی، مسئله دیگری. بعد از این همه بساط، تازه یک ماهی بگذرد، بیایند بگویند: بچه‌تان رفته بانک را زده! ای داد! هنوز از این گرفتاری خلاص نشده ایم، فردا بیا آن قضیه اتفاق افتاده، حالا بیا این را درست کن، بیا برو پاسگاه و نمی‌دانم دادگاه و از این چیزها. یک مدتی بگذرد، پس فردا بیایند بگویند زده یک کسی را کشته! یعنی هر یک ماهی بیایند به شما، یک خبر از این خبرهای خوشحال کننده! بدهند، چطور این وجود شما دائما خورده می‌شود، و در زجر قرار می‌گیرید این حرفها را بنده از خودم نمی‌زنم، حالا گفتم دیگر امشب ... و مدام منتظر هستید بر این‌که ماه بعد این آقا پسر و شازده پسر ما چه دسته‌گلی دوباره به آب می‌دهد که ما را به اینطرف و آن‌طرف بکشاند.

این پدر، امیرالمؤمنین، نسبت به تمام افراد، تا روز قیامت یک همچنین حالی پیدا کرد، بعد از رسیدن به مرتبه ولایت. حالا این کجایش برای أمیرالمؤمنین علیه السلام باعث خوشحالی است؟ نسبت به تمام افراد، یعنی نسبت به کفار، نسبت به ... چون نسبت به آن‌ها هم أب است. اگر ما بودیم، یک میلیاردش را می‌توانستیم تحمل کنیم؟ یک میلیاردش را؟ در همان آنِ اول ده‌تا سکته پشت سر هم و یاعلی خداحافظ شما! این چه بوده؟ این چه قدرتی بوده؟ چه صبری بوده؟ که باید حضرت این صبر را در ازای این مرتبه باید داشته باشد؟ باید داشته باشد؟ خب برویم روی این قضیه یک خرده فکر کنیم دیگر. یک خرده فکر کنیم ببینیم که این چه می‌تواند باشد؟ از آن طرف هم خب مسائل خوشحال کننده‌اش هم هست برای آن‌هایی که به آن مراتب بالا می‌رسند. ولی از این طرفش هم نگاه کنیم.

این‌هایی که درمی‌آیند می‌گویند: ا! هنر نکرده‌اند، این‌ها که نمی‌شود اسوه باشند، همینطوری دارند دیگر. هنر نیست! هنر نیست؟ یک دانه‌اش را نمی‌توانی تحمل کنی! یک دانه‌اش را! نمی‌توانی تحمل کنی. یکبار بچه‌ات بیاید خلاف بکند، بچه که هیچ، یکبار رفیقت ببینی خلاف کرده، فکرت را نمی‌گیرد؟ شب خوابت می‌برد؟ هان؟ همه‌اش در فکرش نیستی؟ خب ولش کن دیگر ...، اگر می‌خواهی برسی باید این کار را انجام بدهی، اگر می‌خواهی به اینجا برسی، باید این کار را انجام بدهی، ولی خدا، این است، حالا فهمیدید؟

ولی خدا به مرتبه‌ای می‌رسد که نفس او می‌شود نفس امام علیه السلام و این ولی خدا، فعلش می‌شود حجیت ذاتی. خب، اگر ما حالا بیاییم اعتراف کنیم و بگوییم که امام یا معصومین، این‌ها از نقطه نظر مظهریت اسماء و صفات، در یک مرتبه جامعیتی هستند؛ ولی اولیاء خدا لازم نیست در آن مرتبه باشند چه؟ چون بعضی‌ها می‌گویند دیگر، از این اشکالات کشکی، همینطوری هر چی از دهنشان در می‌آید، می‌گویند که امام، چون مظهریت تمام اسماء را دارد او می‌تواند امر و نهی بکند و اشکالی هم ندارد. امر به هلاکت هم بکند، اشکال ندارد. امر به إهلاک هم بکند اشکال ندارد، چرا؟ چون امام مستجمع همه اسماء و صفات الهی است و وقتی

مستجمع باشد از همه منظرها و از همه اسماء احاطه کلی بر انسان دارد، و به واسطه این احاطه کلی، می‌تواند امر و نهی کند. ولی یک ولی خدا ممکن است در دو اسم از اسماء الهی، یا مثلا در سه اسم از اسماء الهی ظهور پیدا کرده باشد، پس بنابراین او نمی‌تواند.

جواب این است که: این حرفهای من درآری از کجاست؟ کی گفته که ولی الهی در یک اسم از اسماء الهی ظهور دارد؟ حالا من از شما سؤال می‌کنم: آن اسمی از اسماء الهی که ولی در آن ظهور دارد، آن اسم چیست؟

می‌دانیم که خدا دارای سه اسم ذاتی است، و بقیه اسماء، اسامی متولد از این سه اسم هستند. یکی اسم علیم، یکی اسم قدیر، و یکی هم اسم حی. بقیه اسماء الهی معلول این سه اسم هستند. احیاء و اماته و رزاق و قهّار و غضب و عطوفت و رأفت و رحمان و رحیم ...، تمام اینها اسامی‌ای هستند که متولدند. متولد از این اسماء ثلاثه هستند و امام علیه السلام، مستجمع سه اسم حی، قدیر، و علیم است. و به واسطه استجماع این سه اسم، واجد همه اسامی دیگری است که در تحت این سه اسم و زیر مجموعه این سه اسم قرار دارند پس بنابراین فعل او حجیت ذاتی پیدا می‌کند برای انسان. سؤال بنده این است که یک ولی الهی از کدام اسم محروم است که به واسطه این حرمان قادر بر القاء خطابات به افراد مخاطب نیست؟ کدام یک؟ از اسم علیم است؟

شما هرچه می‌خواهید از یک ولی الهی بپرسید و ببینید می‌تواند جواب بدهد یا نه؟ هر چه می‌خواهید بپرسید دیگر، بپرس که من دیشب چه فکری کردم؟ به شما می‌گوید، بنده خودم پرسیدم، مرحوم آقا هر فکری که می‌کردیم می‌گفتند.

آقا سال قبل چه اتفاقی افتاده؟

این اتفاق افتاده.

آقای حداد به حاج محمد علی خلف زاده چه گفتند؟ حاج محمد علی خلف زاده فرد عادی نبودند! ما، حالا بنده، نمی‌گویم" ما" تا اینکه سوءتفاهم نشود، چون بالاخره افرادی هستند که اتصال دارند، خب آدم همینطور که نمی‌تواند صحبت بکند. خیلی از افراد ناخن ایشان هم نمی‌شدند. ناخن این آقا هم نمی‌شدند. بنده هم خودم خیلی چیزها از ایشان دیدم، خود بنده در همان سال‌ها و در همان مسائل، خیلی از ما ناخنش هم نمی‌شویم، این آقا، می‌خواست بعضی از مطالب را از استادش مخفی کند، آقای حداد امام معصوم که نبود، معصوم بود؟ نه، ولیی بود از اولیاء خدا، نه جزو چهارده معصوم بود، نه جزو انبیاء بود، نه جزو مرسلین بود، هیچی، یک ولیی بود از اولیاء الهی، عبد صالح خدا بود، آن آقا می‌خواست یک مرتبه‌ای از مراتبش را از استادش مخفی کند، آقای حداد گذاشت جلویش: بفرما! داری از من مخفی می‌کنی؟ گفت اگر تو در آسمان چهارم بروی، من بر می‌دارم می‌آورم می‌گذارم دستت. چه را می‌خواهی از من مخفی کنی؟ این هم علامتش، خب

بفرمایید! چه را می‌خواهی مخفی کنی؟ چه را می‌خواهی مخفی کنی؟!

بنده نشسته‌ام با آقای حداد دارم صحبت می‌کنم، یک مرتبه یک قضیه‌ای می‌آید در ذهنم، یک مسئله‌ای، که آن مسئله ارتباط دارد با این مطلب، قبل از این که بخواهم سؤال بکنم، ایشان می‌گویند که: راجع به فلان مسئله شما این کار را بکن. خب این ولی الهی اطلاع ندارد؟ از کدام اسم از اسماء الهی این ولی خدا محروم است؟ به من بگویید دیگر! از اسم علیم؟ اعلم بما کان و بما یکون إلی یوم القیامه است، همین ولی الهی. علامتش را هم نشان داده، خب حالا بعضی اوقات بیان نمی‌کند، وقتی بیان نمی‌کند که دلیل بر عدم نیست.

همین ولی الهی، نسبت به مطالب و قضایایی که الآن دارد اتفاق می‌افتد، به خودِ بنده گفته! که بنده خیلی از مطالب را نگفته‌ام، بعضی‌ها را گفته‌ام، بعضی‌هایش مانده تا وقت خودش. بنده خب نمی‌توانم بگویم، مگر هرچیزی را آدم می‌تواند بگوید؟ یک به یک تمام مطالبی را که گفته همه اتفاق افتاده، حالا این چهارده معصوم است؟ چهارده معصوم نیست! کسی که نسبت به پنجاه سال بعد، که چه خواهد شد می‌گوید و مو به مو، طابق النعل بالنعل، این مسئله اتفاق می‌افتد، این از کدام اسم از اسماء در تحت اسم علیم محروم است؟ هیچی!

کدام؟ شما بگویید! شما یک درخواست، یک تقاضا را از یک ولی الهی داشته باشید که او نتواند انجام بدهد، بگویید دیگر، بگویید که من فلان درخواست را می‌خواهم، و نتواند او انجام بدهد، قدرت نداشته باشد، ما که می‌گوییم این اولیاء الهی مثل امام نیستند! و این‌ها مظهریت بعضی از اسماء را دارند! من سؤال می‌کنم: این‌ها از کدام یک از اسماء محرومند؟ بالاخره یک اسم حی است، اسم علیم است و اسم قدیر.

این اسم علیم که هر چه را که به نظر و به ذهن ما برسد و نرسد این ولی الهی خبر دارد، این یک. حالا می‌آییم سراغ قدیر، ولی الهی، بر چه مسئله‌ای قادر نیست؟ بگویید! ولی الهی اماته نمی‌تواند بکند؟ بفرمایید! این همه اماته کرده، ولی الهی إحیاء نمی‌تواند بکند؟ إحیاء هم می‌کند، دیده‌ایم دیگر، هست، این که یک چیز طبیعی است، ولی الهی نمی‌تواند در کائنات تصرف بکند؟ این را هم که می‌تواند بکند، پس دیگر چه؟ خب چه می‌ماند؟ چه قضیه‌ای می‌ماند که ولی الهی در آن ضعف دارد؟ چه مسئله‌ای می‌ماند که ولی الهی در آن نقصان دارد؟ آن ولی الهی ها! نه چغندر فروش! ولی الهی مثل آن‌هایی که عرض کردم و مثال زدم، چه قضیه‌ای می‌ماند؟ که ولی الهی ناتوان است!، ولی الهی ناقص است!، ولی الهی نمی‌تواند به آن خواست و به آن ایده انسان جامه عمل بپوشاند؟!

آصف برخیا نه پیغمبر بود، و نه رسول، از چهارده معصوم هم نبود، ولی چه کرد؟ به اراده و به قدرت ربطیه خود تخت بالقیس را آورد، دیگر اینکه خورشید را نگه داشت تا حضرت سلیمان نماز عصر را بخواند، چون نماز عصرش می‌خواست قضا بشود. این کار را که انجام داد؟ حضرت سلیمان؟ نه! این را آصف انجام داد، آصف که پیغمبر نبود، آصف که رسول نبود، وزیر حضرت سلیمان بود. پس ولی الهی نمی‌تواند ردّ الشمس

کند؟ بفرمایید! ولی الهی نمی‌تواند در کائنات تصرف کند؟ این هم مربوط به اسم قدیر.

پس بنابراین، این چرت و پرت‌هایی که مردم می‌گویند، بعضی‌ها می‌گویند که ولی الهی مظهر یک اسم از اسماء الهیه است نه همه اسماء الهی، این حرفها همه کشک است! من می‌گویم در کدام اسم ولی الهی ضعف دارد؟ شما بگویید، اسماء خدا هستند دیگر، یا اسم حی است، یا اسم علیم است، و یا اسم قدیر، بقیه اسماء متولد از این سه هستند، خدا دارای اسامی رحمان است، رحیم است، رئوف است، قهّار است، محیی است، ممیت است، خالق است، رزاق است، این‌ها اسامی خدا هستند. ولی خدا نمی‌تواند خلق کند؟ و إذ تخلق من الطین کهیئة الطیر، ولی خدا نمی‌تواند انجام بدهد؟ این را هم می‌تواند انجام بدهد. ولی خدا إماته نمی‌تواند بکند؟ یحیی و یمیت. خدا محیی است، خدا ممیت است، ولی الهی هم، هم محیی است هم ممیت است. هست، زیاد هم دیده شده. خیلی از این مسائل دیده شده که می‌تواند این‌ها را انجام بدهد.

بله، یک مطلب هست و آن این است که: ظرفیت وجودی معصومین، همانطوری که در جلسات قبل عرض کردم، آن ظرفیت، با ظرفیت اولیاء الهی تفاوت می‌کند. این یک مطلب طبیعی و بدیهی است بالاخره آن‌ها امام هستند و ولی الهی هم می‌شود مأموم. ولی نفس آن حقیقت وجودیه یکی است.

الآن این تنگ آب است و من از این تُنگ آب می‌ریزم توی این لیوان، این تُنگ چقدر آب دارد؟ فرض کنید که سه لیتر، این لیوان چقدر آب دارد؟ فرض کنید ربع یک لیتر، هر دو اینها آب است، نه این که در این یکی آب باشد و در این یکی چغندر! این چغندر نیست، این هم آب است، این ماء است، سو (آب به زبان ترکی) است. این یکی ماء است و آب است و آن یکی هم ماء و آب است، این سنگ نیست، حصاد نیست، منتها این ظرفیتش اینقدر است، این یکی ظرفیتش آنقدر است، خب اینکه اشکال ندارد. حالا شما برای این‌که از یک ولی الهی تبعیت کنید، حتما باید از تنگ آب باشد؟ خب این را هم بخورید این هم آب است. این که هر دو یکی شد. چه شما بیایید از این آب بخورید، چه این‌که بیایید از این یکی آب بخورید. از این لیوان بخورید که راحت‌ترید! هان! جای شما خالی! من به جای شما می‌خورم! این که هر دو یکی است، تفاوتی نکرد، این آن مطلبی است که اولیاء و بزرگان می‌خواستند به ما بگویند، وقتی که می‌گفتند حرف ما عین حرف امام است، منظورشان این بود.

یک وقتی با مرحوم آقا، از مشهد آمده بودیم قم، این قضیه را بگویم و دیگر انشاءاللَه بقیه مطالب برای مجلس آینده. آمده بودیم قم، من در ذهنم یک قضیه‌ای بود، ایشان یک کاری کرده بودند و خلاصه یک حالت دلخوری برای من پیدا شده بود که خب این مطلب به غیر از این هم می‌توانست انجام بشود، خب چرا به این کیفیت انجام شد؟ و این در دلم بود و من هم نمی‌گفتم، از این قضیه هم دو سه ماهی گذشت تا این‌که در یکی از سفرها به مناسبتی، ما مشرّف شدیم قم، در آن موقع ما در مشهد بودیم به اصطلاح سکنی ما و اقامت ما آن

زمان در مشهد بود. (قبل از این‌که بنده آن سه سال آخر دیگر بیایم به قم) وقتی که آمدیم، یک شب نشسته بودیم، زمستان هم بود، یک شب نشسته بودیم، صحبت از این‌طرف و آن‌طرف بود، یک سکوتی و وقفه‌ای ایجاد شد، یک مرتبه ایشان این را فرمودند: (البته من در همان وقتی که این مطالب را ایشان می‌گفتند، این خطور یک مرتبه در من پیدا شد که خب این قضیه هم در اینجا به همین کیفیت است! پس این اشکال هم در اینجا باید بیاید! تا این خطور در من ایجاد شد، مرحوم آقا فرمودند) آن‌چه را که یک ولی الهی انجام می‌دهد، عین فعل امام است، و همان نظره‌ای را که انسان به فعل امام و کلام امام می‌کند، باید به همان نظره به کلام اولیاء خدا نگاه کند، گرچه متوجه نباشد. هان! ببینید! خب، اطلاع دارد یا ندارد؟ اگر اطلاع نداشت که نمی‌گفت: گرچه متوجه نباشد. یعنی گرچه تو الآن نسبت به این قضیه اعتراض داری، اگر بفرض همین مسئله از ناحیه امام علیه السلام اتفاق می‌افتاد چه کار می‌کردی؟ اعتراضت را محو می‌کردی دیگر، می‌گفتی امام است! باید وقتی با اولیاء خدا هستی، همینطور باشی. پس معلوم می‌شود که اطلاع دارد، معلوم می‌شود دیگر، نشان داد! در این که شکی نداریم، نشان داد که من مطلعم، من مطلعم، راه حلش را هم نشان داد، که در عین این‌که الآن این مسئله هست و تو نسبت به این مسئله اعتراض داری، این اعتراض را باید به ضعف خودت برگردانی، نه اینکه اعتراض را دلیلِ بر ضعف اولیاء خدا به حساب بیاوری، اولیاء خدا ضعف ندارند، تو ضعف داری که این را خلاف داری برداشت می‌کنی، بعدا برایت روشن می‌شود که این مسئله مثلا به این کیفیت بوده.

خب، حالا چه باید کرد؟ حالا من در یک همچنین وضعیتی باید اطاعت بکنم یا نکنم؟ اگر قرار باشد بر این‌که من بخواهم بگویم، چون من از صحت و سقم فعل ولی خدا مطلع نیستم، پس بنابراین نباید انجام بدهم! اگر این‌طور باشد، پس بین ولی خدا و بین سایر افراد چه فرقی است؟ خب همه می‌شوند یکی دیگر، خب افراد عادی مثل خیار فروش در خیابان آن هم همینطور! یا کلامش منطبق بر شرع است و آدم گوش می‌دهد، یا منطبق بر شرع نیست و گوش نمی‌دهد، پس با ولی خدا چه فرقی کرد؟ این که هر دویش یکی شد. شما هم همینطور هستید، حرفی که شما می‌زنید، یا منطبق بر شرع است، رفیقتان عمل می‌کند یا منطبق بر شرع نیست، خب گوش نمی‌کند، پس بین یک رفیق و یک ولی خدا چه فرقی کرد؟ فرقی نمی‌کند!

درست شد؟ این‌ها همه ناشی از نفهمی و جهالت است و این که انسان از مبانی اطلاع ندارد.

البته همانطوری که عرض کردم، فعل امام را هم ما باید به کتاب عرضه بداریم، منتها همانطوری که گفتم، به کدام آیه؟ اگر آیه وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ است، ممکن است برای انسان شبهه پیدا بشود. ولی در جلسه بعد عرض می‌کنیم که اصلا این آیه دلالتی بر این مطلب ندارد و همانطوری که فعل ولی الهی باید به کتاب عرضه بشود، فعل امام هم باید به کتاب عرضه بشود؛ منتها کدام آیه؟ و چه برداشتی از کتاب و سنت نسبت به فعل امام برای انسان پیدا می‌شود که انسان با آن بینش دیگر مطالب برای او هضم می‌شود؟ پس وقتی

امام صادق علیه السلام به آن شخص خراسانی می‌فرمایند: وارد در تنور بشو، او نمی‌تواند بگوید که وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، در آیه قرآن داریم! چرا؟ چون کلامی که از امام صادق علیه السلام صادر بشود، دیگر امر به هلاکت نیست! آن کلام، امر به إحیاء است! نه امر به إماته، ما اماته می‌پنداریم.

اگر آن فرد خراسانی می‌رفت داخل در تنور، إحیاء می‌شد، زنده می‌شد، الآن مرده است، گرچه یمشی بین الأحیاء، الآن این شخص میت است؛ گرچه دارد نفس می‌کشد، الآن این شخص بی‌روح است، گرچه دارد با این چشمش می‌بیند، **إنّها لا تعمی الأبصار، بل تعمی القلوب التی فی الصدور**. آن عماء واقعی، آن کوری واقعی، آن موت واقعی، آن بدون روح واقعی، الآن برای این است، امام صادق علیه السلام می‌خواهد او را احیاء کند، منتها آن احیاء با ظرف حلوا و با برنج زعفرانی نمی‌شود، آن احیاء با رفتن در تنور می‌شود.

سیدالشهداء علیه السلام می‌خواهد اصحاب را احیاء کند، منتها آن احیاء، با باغ‌های سبز کوفه و درختان میوه برآورده کوفه نمی‌شود! با رفتنِ دم تیغِ سنان و خولی آن إحیاء حاصل می‌شود، که افراد می‌گذارند آن شب فرار می‌کنند و می‌روند، سیدالشهداء علیه السلام دعوت به هلاکت نکرد، دعوت به إحیاء کرد، دعوت به زندگی کرد، دعوت به حیات ابدی و حیات مؤبّد کرد، ولی ما قبول نمی‌کنیم، ما می‌گوییم نه! می‌خواهیم مرده باشیم! می‌گوییم ما می‌خواهیم همینطوری باشیم. می‌گویند: می‌خواهی همینطوری باشی، باش. کاری به شما نداریم. می‌خواهی باشی، باش.

چند نفر می‌مانند؟ سی نفر! سی نفر می‌گویند ما می‌خواهیم زنده بشویم، عابس می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم، زهیر می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم. حبیب می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم. مسلم بن عوسجه می‌گوید می‌خواهم زنده بشوم. حر می‌گوید من می‌خواهم ... حر! در همان روز آخر، همان ساعت آخر، می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم. این‌ها گفتند ما می‌خواهیم زنده بشویم. بقیه گفتند ما می‌خواهیم همینطور مرده بمانیم، ما می‌خواهیم همینطور بدون روح بمانیم. حضرت می‌گوید می‌خواهی بمانی بفرما! چراغ هم خاموش، **فاتخذوه جملا! إنّ اللیل قد غشیکم فاتخذوه و جملا**، بلند شوید بروید، شما مُردگان، از خیمه زندگان بروید بیرون.

پس آیه که می‌گوید وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ این ارتباطی به امام حسین علیه السلام ندارد، ارتباطی به امام صادق ندارد، این مربوط به همین هلاکت‌های ظاهری است. وقتی تو می‌آیی در خیمه امام حسین، دیگر در آن‌جا هلاکت نیست، آن‌جا احیاء است. وقتی تو می‌آیی در منزل امام صادق علیه السلام، دیگر در آن جا هلاکت نیست، آن‌جا احیاء است. وقتی تو در دامن خضر قرار می‌گیری، آن‌جا هلاکت نیست، إحیاء است. پس خضر، آن غلام را إحیاء کرد، توجه کردید؟ نه این‌که آن غلام را هلاک کرد!

حضرت ابراهیم، اسماعیل را احیاء کرد و خودش را هم احیاء کرد. وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ

فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ؛ الآن احیاء شدی! تا حالا هنوز کار داشت، فأتمّهنّ، امتحانات را تمام کرد، وقتی امتحانات را تمام کرد، آخرین امتحان چه بود؟ قطع تعلق از بقایای وجود، چون وجود فرزند، وجود باقی است. وقتی که انسان از فرزند می‌گذرد، یعنی از وجود خودش دارد می‌گذرد، قضیه حضرت اسماعیل آخرین امتحان بود. فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ. پس حضرت ابراهیم در اینجا نه از طرف خدا امر به هلاکت شد، نه خودش امری که به اسماعیل کرد، امر به هلاکت بود. امری که از طرف خدا بود امر به حیات بود و إحیاء، و هم امر خودش به اسماعیل امر حیات و إحیاء بود. ببینید! ورق برگشت! تمام دستورات ائمه همه همینطور است. همه این‌ها احیاء است، پس با کدام آیه قرآن منافات دارد؟ حالا آیات دیگر هم در این زمینه هست که نسبت به انطباق فعل امام بر کتاب که ما هم فعل امام را بر کتاب منطبق می‌کنیم، منتها با یک منظر دیگر، و با یک دید دیگر؛

پس بنده کی گفتم که فعل ولی را نباید بر قرآن منطبق کنیم؟ آنچه که بنده گفتم، این است که از دیدگاه علم ظاهر، و از دیدگاه فهم ظاهر، اگر شما بخواهید بگویید که فعل امام علیه السلام را بر قرآن نباید منطبق کرد، باید فعل ولی را منطبق کرد، بنده می‌گویم فعل امام علیه السلام را هم باید منطبق کرد؛ چون که با فهم قرآن منافات پیدا می‌کند.

اگر شما بخواهید بگویید که در کلام امام صادق علیه السلام امر به هلاکت نیست، در کلام ولی خدا هم امر به هلاکت نیست، این هم علامتش، این هم نشانه‌اش. اگر شما بخواهید بگویید که امام مستجمع همه اسماء و صفات کمالیه حق است، به همین دلیل فعل او حجیت دارد، بنده هم می‌گویم ولی خدا مستجمع همه صفات کمالیه حق است، منتها در یک مرتبه پایین‌تر، و در مرتبه پایین‌تر، چه مخالفتی دارد به مخالفت با صلاح و مخالفت با تکلیف؟ انشاءاللَه بقیه مطالب، برای مجلس آینده.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد[1]

[1] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ۱جلد، مکتب وحی – تهران – ایران، چاپ: ۱.